

روزنامه

اخبار صحنه

داود رشیدی در زمین مقدس



مطلب درباره نقش خود گفت: «پدر در این نمایش حس‌های متفاوتی را درک می‌کند که نباید برخی از آنها را بروز دهد. بلکه او مجموعه‌ای از احساسات متفاوت و غیرقابل ابرازی است که تماشاگر باید آنها را درک کند. یکی از زیبایی‌های این نقش همین دشواری‌ها و پیچیدگی‌ها است.» رشیدی با اشاره به حضور آفسانه ماهیان در نقش مقابلش افزود: «من و آفسانه ماهیان در «زمین مقدس» نقش یک پدر و دختر را بازی می‌کنیم. اکنون ۱۵ روز است که کار روی متن را شروع کرده‌ایم تا به امید خدا مردمانه آن را روی صحنه ببریم.» رشیدی درباره کارگردانی یک نمایش خارجی با ترجمه خودش در نیمه دوم سال ۸۵ گفت: «چند نمایشنامه خوب به زبان اصلی به دستم رسیده که در حال کار روی آنها هستم، ولی هنوز تصمیم قطعی درباره ترجمه و اجرای آنها نگرفته‌ام به هر حال به‌طور قطع تصمیم دادم یک متن خارجی را کار کنم.»

مرزبان تئاتر و تلویزیون



«پایین» (زیوگزر، سقاخانه» که جزء جدیدترین نمایشنامه‌های اکبر رادی است، به گفته مرزبان ۲۰ آبان‌ماه در تالار اصلی مجموعه تئاتر شهر روی صحنه می‌رود. این نمایش درباره درگیری دو لوطی است که از یک مسابقه ورزشی آغاز می‌شود. اما این درگیری در ادامه به دیگر ابعاد و جنبه‌های زندگی راه پیدا می‌کند. هادی مرزبان کارگردان این نمایش، تمرینات خود را از اول مردادماه با گروهش آغاز می‌کند. قرار است بازیگرانی چون دانیال حکیمی، امین زندگانی و کامیوز دویزان در این کار مرزبان را همراهی کنند. ضمن این که مرزبان از اوایل مردادماه سایر بازیگران را انتخاب خواهد کرد. مرزبان همچنین خبر داد که تله‌تاتر «ببر گرازندان» به کارگردانی او این هفته از شبکه چهار پخش خواهد شد. او در گفت‌وگو با سایت ایران‌تاتر گفت: «اسفندماه سال گذشته تله‌تاتر «ببر گرازندان» را برای پخش از شبکه چهار آماده کردم که چهارشنبه ۱۱ خردادماه پخش خواهد شد. تله‌تاتر «ببر گرازندان» نوشته «فرینس هوخ ولدر» و ترجمه دکتر پرویز منمون است که به پیشنهاد علی اصغر آزادان تهیه‌کننده این تله‌تاتر کارگردانی هنری آن را به‌عهده گرفتم. همچنین کارگردانی تلویزیونی آن به‌عهده مسعود فروتن است و بازیگرانی چون اکبر رنجناپور، فرهاد آئیش، فردوس کواونی، الهام میهن‌پژاد، امیر دژاکم، مهدی عبادتی و رامسین کبریئی در آن ایفای نقش دارند.» وی در ادامه افزود: «تویستنده این نمایشنامه اعتقاد دارد که در گذشته‌های دور برهمنی با ندانان‌های گراز وجود داشته‌اند که این ندانان‌ها در ابتدا برای محافظت از آنها کاربرد داشته اما به مرور زمان موجب مرگ آنها شده و این داستان بیانگر این است که بالاخره مغز انسان موجب نابودی او می‌شود. داستان این نمایشنامه در مورد دانشمندی است که کتابی در مورد نابود شدن انسان توسط خودش نوشته است و حالا به گمان این که عده‌ای در تعقیب او هستند بدو دست درازندمن خود پناه می‌برد، اما در پایان مشخص می‌شود که او دچار توهم نشده و عده‌ای قصد کشتن او را دارند.» مرزبان که در حال حاضر مشغول تمرین تله‌تاتر «استاد معمار» نوشته هنریک ایبسن است در این رابطه گفت: «حدود ۲۰روز است که مشغول تمرین این تله‌تاتر هستم که تا آخر خردادماه ضبط آن به پایان می‌رسد. این تله‌تاتر به تهیه‌کنندگی علی اصغر آزادان و کارگردانی تلویزیونی مسعود فروتن آماده می‌شود و کارگردانی هنری آن را شخصاً به‌عهده دارم. در این کار بازیگرانی چون حمید مظفری، لادن مستوفی، فریا کاوری، علی رازم، محمد عربانی، شهرام نوشیر و شراره سلیم‌بیات ایفای نقش دارند.»

وی در ادامه افزود: «این نمایشنامه به‌گونه‌ای به نمادگرایی نزدیک شده و از رتال دور شده است اما آن را به‌طور رتال کار کرده‌ایم تا به حس بازیگران نمایش نزدیک‌تر باشد. این نمایش به زندگی یک استاد معمار می‌پردازد که در ستین فرسایدسالی می‌پیری، دختر جوانی عاشق عظم‌ت آثار او و شخصیتش می‌شود.» وی با ابراز امیدواری نسبت به تهیه تئاترهایی از نمایشنامه‌های «لبانک» و «ملودی شهر بارانی» خاطرنشان کرد: «باید به این نکته اشاره کنم که علاوه بر این که کار کردن با اکثر تهیه‌کنندگان تله‌تاترها کار مشکلی است، زمان کمی برای تهیه یک تله‌تاتر در اختیار ما قرار می‌گیرد، به‌طور مثال برای آماده کردن تله‌تاتر «استاد معمار» حدود ۱۵ روز وقت داریم که برای چنین آثاری زمان مناسبی نیست.» مرزبان سپس با اشاره به کیفیت تله‌تاترهایی که از تلویزیون پخش می‌شوند، تصریح کرد: «باید دید که رسالت تلویزیون از پخش تله‌تاتر چیست، آیا باید زیر لوای نام‌فریختگان، مردم عادی را فراری دهم یا بالعکس ما با تله‌تاترهای خارجی ضعیفی که اکنون پخش می‌شود از آن سوی بوم افتاده‌ایم. چرا نباید تاترهای خوب ایرانی ضبط و پخش شوند؟»

نمایشنامه خوانی نغمه نمینی در جام جهانی



«نمایشنامه‌نویسان به پیش» را در روز ۱۲ خردادماه سال جاری و در شهر مونیخام برگزار کنند که نغمه نمینی از کشور ایران بخشی از یکی از نمایشنامه‌های خود را خواهد خواند. علاوه بر این قرار است نمایش «آخر بازی» نوشته ساموئل بکت نیز به زبان فارسی برای مدعوین این برنامه رویخوانی شود.

تئاتر و تلویزیون

گفت‌وگو با بابک محمدی نویسنده و کارگردان نمایش «درام‌های زندگی»

ما همه درگیر نژادپرستی مخفی هستیم

مهرداد ابوالقاسمی



بابک محمدی نویسنده و کارگردان، پس از اجرای کمدی غمگین «حرفه‌ای‌ها» در حال حاضر یکی از نمایشنامه‌های خود را تحت عنوان «درام‌های زندگی» که شامل ۲۰ داستان کوتاه و متفاوت است روی صحنه برده است.

در این نمایش بازیگرانی چون افسر اسدی، مریم سعادت، مائده طهماسبی، احمد ساعتچیان، محمدرضا جوزی، محمود اکبرشاهی، کاظم سیاحی، شیما بخشنده و مژگان جودی در این نمایش به ایفای نقش می‌پردازند.

■**اعتراض به شرایط اجتماعی و قوانین حاکم بر آن مهمترین موضوعی است که در نمایش «درام‌های زندگی» دیده می‌شود.** اما این اعتراض هیچ زمان و مکانی ندارد و به هیچ جغرافیایی اشاره نمی‌کند. فقط گاهی اوقات به شرق و گاهی به غرب سرک می‌کشد و از همین روش جنبه جهانشمولی اثر را بیشتر می‌کند.

«درام‌های زندگی» به انسان می‌پردازد و نمی‌توان آن را به کشور یا محدوده خاصی نسبت داد. این نمایش تمام دنیا را مدنظر قرار داده. نمی‌توان گفت این نمایش به کشور فرانسه، آلمان یا. . . اشاره کرده اما موضوعاتی که در این نمایش مطرح می‌شود را می‌توان در همه این کشورها دید. در جاهایی از نمایش نام چند کشور مطرح می‌شود اما هیچ تأیید و انکاری در آن صورت نمی‌گیرد. با مطرح شدن این اسم‌ها هم به نظر من نمایش تاریخ و جغرافیا پیدا نمی‌کند چرا که معتقدم موارد مطرح شده در این نمایش به تمام انسان‌های روی زمین ربط پیدا می‌کند.

■**در جریان اعتراض به قوانین و قواعد، انسانیت هم مورد شماتت قرار می‌گیرد و به نظر می‌رسد به سبب بروز این شرایط است که انسان‌ها از اصل خود فاصله می‌گیرند؟**

در این نمایش به هیچ عنوان «انسان» از اصل خود دور نمی‌شود. مفهوم «درام‌های زندگی» در حقیقت اشاره به نژادپرستی مخفی است. مثالی در این باب وجود دارد و آن این است که هر کشوری سیاهپوست خودش را دارد! مثل اتفاقی که الان برای ایرانیان در کشورهای اروپایی می‌افتد، در ایران هم این اتفاق بر سر تبعه‌های افغانی می‌افتد، در واقع این داستان در تمام کشورهای جهان ادامه دارد. مسئله، مسئله خارجی بودن است، تمام انسان‌ها می‌توانند خارجی شوند و این مسئله منحصر به نژاد خاصی نیست. ممکن است سیاهپوستان به سفیدپوستان اعتراض کنند، سرخپوستان به سیاهپوستان و. . . این چرخه‌ای است که مرتب تکرار می‌شود. بنابراین به تمام افراد روی زمین از هر قوم و نژادی ربط پیدا می‌کند. در جهان دو نوع نژادپرستی وجود دارد؛ نژادپرستی مخفی و نژادپرستی دولتی. در کشورهای اروپایی هیچ کشوری نژادپرستی را مطرح نمی‌کند اما مردم کشورهای مختلف این کار را می‌کنند. نمایش «درام‌های زندگی» برگرفته از زندگی مردمی است که درگیر نژادپرستی مخفی هستند.

■**آیا برای تأثیرگذاری بیشتر روی مخاطب و کاستن از تخری این معضل زبان «طنز» را برای اجرای نمایش**

«درام‌های زندگی» در نظر گرفتید؟

البته من «طنز تلخ» را واژه مناسب‌تری برای «درام‌های زندگی» می‌دانم. من در تمام نمایش‌هایی که کار کرده‌ام، سعی کردم تا روشی را در نظر بگیرم که اثرگذاری بیشتری روی مخاطب داشته باشد. این داستان هم در خود نوعی طنز تلخ به همراه دارد که ناخواسته مخاطب به آن می‌خندد.

■**نمایش مشکل از ۲۰ نمایشنامه است که هدفی واحد اما داستانی متفاوت و متنوع نسبت به یکدیگر دارند.**

من این ۲۰ نمایشنامه را براساس داستان‌های کوتاه و بازار و زندگی مردم جامعه‌ام نوشتم، این داستان‌ها کاملاً واقعی هستند. حتی دو، سه قسمت از این داستان‌ها شامل زندگی خود من می‌شود و اتفاقاتی را بیان می‌کند که برای خود من به وقوع پیوسته است، مثلاً در آن قسمتی که می‌گویم من «فیلمساز» ایرانی هستم، دقیقاً شرایطی است که خود من (بابک محمدی) هستم.

اگر مخاطب با نمایش احساس همدات‌پنداری و با آن ارتباط برقرار می‌کند به دلیل آن است که داستان‌ها نشأت گرفته از اجتماع امروزی هستند.

■**چه زمانی شروع به نوشتن این نمایشنامه‌ها کردید؟**

اولین نمایشنامه را حدود ۳۰ – ۲۵ سال پیش نوشتم و امروز تعداد این داستان‌ها به عدد ۹۵ رسیده است. البته به نظر من برای مخاطب ایرانی همین ۲۰ نمایشنامه کافی است چرا که پیش از این «درام‌های زندگی» را نمایشنامه‌خوانی هم کرده بودیم.



گفت‌وگو با مریم سعادت درباره مجموعه تلویزیونی «مومو و مومی»

هزینه کار عروسکی دو برابر پروژه‌های عادی است

کارهای پلاتویی با شبکه یک سیما همکاری و دو مجموعه عروسکی در جنگ «پرپرک» با عناوین «قصه‌های بی‌بی خدیجه» و «کوشا» کار کرده‌ام. غیر از این یک کار مستقل تلویزیونی را برای گروه کودک و نوجوان شبکه یک سیما ساخته‌ام به نام «بچه‌های عروسکی» که ۵۲ قسمت بود. «

در مجموعه «مومو و مومی» چند بازیگر با دو عروسک به بازی می‌پردازند و مفهوم فیلمنامه را به مخاطب ارائه می‌کنند. سعادت درباره این نوع کار گفت: «این شکل کار از ابتدا مورد نظر ما قرار داشت و ما علاقه‌مند بودیم که این سریال هم بازیگر زنده و هم عروسک داشته باشد و در قالب داستان‌ها یک زندگی واقعی و طبیعی به نمایش گذاشته شود که با بافت زندگی امروزی آمیخته باشد. اما کار ما به هیچ وجه شبیه ساختار برنامه‌هایی نیست که در آن عروسک و مجری حضور دارند. در این سریال زندگی جریان دارد و بازی عروسک‌ها در «مومو و مومی» بسیار خوب از کار درآمده است. شاید بتوان این مجموعه را شبیه سریال کودکانه «زی‌زی گولو» یا چیزی شبیه «مجدب دلبندم» دانست، هر چند این مقایسه به هیچ وجه در خصوص کیفیت و کمیت کار نیست.»

مضامین و ساختار تکراری آثار کودکان یکی دیگر از مشکلات فیلمنامه‌های این ژانر است. کارگردان «مومو و مومی» درباره کیفیت متن‌های این سریال اظهار کرد: «من متن‌ها را نه دوست داشتم و نه اینکه آنها را می‌پسندیم. متن‌ها نوشته روز هم نبود و شاید یکی دو سال قبل از ساخت سریال به نگارش درآمده بودند. البته من طرح قصه را خیلی دوست داشتم، اما ساختار متن‌ها را نمی‌پسندیدم. چون به عقیده من این متن‌ها جنبه اجرایی چندانی برای یک کار عروسکی و زنده نداشتند و بیشتر به فیلمنامه مناسب تولید انیمیشن شبیه بودند.» وی در این باره که اگر متن‌ها را دوست نداشته‌ایم، توضیح داد: «یکی از دلایلی که باعث شد من طنی چند سال

داستان نمایشی را به سمت کار نمایشی پیش ببریم.

■**در روند داستانی و در ابتدای نمایش نوعی تفکر زنانه حاکم بر کشورهای جهان سومی با اغراق دیده می‌شود.**

این معضل فقط مربوط به جهان سوم نیست و در تمام نقاط جهان وجود دارد. اینجا یک سری تفکر است که بر اثر احتیاج شکل گرفته است، وقتی آنها را تجزیه و تحلیل می‌کنیم باید ببینیم چرا یک عده‌ای به این فکر می‌رسند که باید شرایطی ایجاد کنند تا زندگی آینده آنها تأمین شود. نداشتن امنیت شغلی و مالی در همه جای دنیا وجود دارد اما در برخی کشورهای به قول شما جهان سومی نمود بیشتری می‌یابد.

■**پس چرا این تفکر در اواسط نمایش کاملاً معکوس می‌شود و فضایی آنتی‌فمینیستی را پدید می‌آورد؟!**

نه! این فضای آنتی‌فمینیستی نیست. اگر سطحی نگاه کنیم اینگونه به نظر می‌رسد. «چرازه زاواتینی» نویسنده نورثالیسم ایتالیا که تمام فیلمنامه‌های دسیکا را نوشته است در یک متنی نوشته است: «گذاها آدم نیستند، این همه رستوران وجود دارد آن وقت گذاها می‌روند کنار خیابان غذا می‌خورند، این همه قاشق و چنگال نقره‌ای هست، آنان با دست غذا می‌خورند و. . .» در حقیقت با این مثال می‌توان به عمق قضیه پی برد. نمونه این اتفاق در ایران هم رخ داده.

در یک تئزیه خوانی تماشاگران قصد داشتند شمر را بکشند. ببینید ما معصومیت امام حسین را با حرکات شمر می‌توانیم خیلی عمیق‌تر معنایش را نشان دهیم و گسترده‌تر کنیم. در «درام‌های زندگی» هم، همین اتفاقات رخ می‌دهد، نباید در کلمات به دنبال مفاهیم گشت بلکه باید از طریق نتیجه جلد به مفهوم پی برد. ■**در بحث شخصیت‌پردازی نمایش هم شاهد نوعی تنوع طراحی در شخصیت‌پردازی هستیم. ۲۰ درام در این نمایش شکل می‌گیرد که هیچ کدام از آنان شبیه یکدیگر نیستند اما هدف نهایی آنها القای یک مفهوم است.**

در این نمایش ۶۰ شخصیت وجود دارد که توسط ۱۰ نفر روی صحنه اجرا می‌شوند. حتی ۶۰ دست لباس توسط بازیگران نمایش تعویض می‌شود. بیشتر فعالیت ما این بود که به تناسب داستان و کاملاً تفکیک شده شخصیت‌ها روی صحنه به مخاطب معرفی شوند. به همین دلیل تنوع شخصیت‌پردازی برای من خیلی مهم بود.

■**این تنوع در زبان نمایش هم وجود دارد. در حالی که در نمایش قبلی شما «حرفه‌ای‌ها» زبان نمایش برخلاف شخصیت‌ها کاملاً ثابت بود. آیا به‌خاطر فضای طنز زبان نمایش را تغییر دادید؟**

داستان همه چیز را تغییر می‌دهد. در «حرفه‌ای‌ها» شخصیت‌ها دچار تغییر شدند اما این جا نه تنها در خود شخصیت‌ها تغییر وجود دارد بلکه در کل نمایش و بیست داستان نمایش تغییر وجود دارد. احساس کردم در این کار این تغییر در پیشبرد داستان تأثیر زیادی دارد. در «درام‌های زندگی» داستان‌ها به هم وصل هستند، بنابراین فکر نمی‌کنم این تغییرات لطمه‌ای به کار زده باشد. تغییر کردن شخصیت‌ها تحت تأثیر شرایط حین بازی به نظر من ما را در رسیدن به هدف مان بیشتر یاری می‌کرد.

چهارشنبه ۳ خرداد ۱۳۸۵

سیمنا در سیما

نگاهی به فیلم ماجرای نیمروز

شهر نفرین شده

مجتبی‌عبدلی

ماجرای نیمروز وسترن ممتاز زد زنده‌مان‌ها جزء گنجینه‌های تاریخ سینما است که نشان از مهارت و چیره‌دستی کارگردانش بر مدیوم سینما دارد. ژانر وسترن جولا نگاه قهرمانان است و قهرمان نمی‌تواند عافیت‌طلب باشد. فیلم جز انگشت شمار فیلم‌های برتر ژانر وسترن است. قصه مردمانی بزدل که حاضر نمی‌شوند برای امنیت خود حتی گامی به پیش نهند و اقدامی بکنند و کلاتر شهر را یاری دهند. و این طرف آدمی که احساس مسئولیت می‌کند و نمی‌تواند بی تفاوت باشد. با ورود اشرار به شهر برای انتقام گرفتن نظم شهر به هم می‌ریزد. مارشال ویل کین کلاتر شهر که بعد از عمری خدمت و برقراری آرامش و ارمغان آوردن امنیت برای مردم که بزرگترین هدیه به آنها است تصمیم به ازدواج و سامان گرفتن و کمی هم آرامش برای خود می‌گیرد، که ناگهان بحرانی بزرگ فرامی‌رسد. او در حالی که ستارزش را پس داده و دیگر مسئولیتی ندارد و دیش را به هم نسبت به مردم و شهرش بیشتر از توان و سهمش ادا کرده، دستاورد چندین ساله‌اش را به خاطر فساد و بند و بستی که در بین مقامات هست و موجب آزاد کردن جنایتکارانی خطرناک می‌شود، رو به نابودی می‌بیند. هیچ‌کس از کلاتر نه تنها تشکر نمی‌کند بلکه حمایتی هم در کار نیست، انکار او وظیفه دارد جانش را برای امنیت مردم به‌دهد بدون اینکه حتی ذره‌ای قدرشناسی در کار باشد. توصیه‌های مختلف از افراد مختلف به گوش کلاتر می‌رسد. مردم برای اینکه سرپوشی بر ترس و ضعف خود بگذارند سعی دارند قضیه را یک مسئله شخصی بین کلاتر و جانباں جلوه دهند و بدین ترتیب از بار ناگه و عذاب وجدان خویش بکاهند. شانه خالی کردن از مسئولیت و خودخواهی اصلی مشترک است که ارتباط‌دهنده آنها به هم شده است.

اعلام آماجگی یک مرد کور، یک کودک چهارده ساله و یک زن (تازه‌عروس کلاتر) برای همراهی و حمایت از او در برابر اشرار، اوج تنهایی کلاتر را نشان می‌دهد. شخصیت ویل کین برای تماشاگر دوست داشتنی است، اما چرا؟ آیا فقط به‌خاطر ازخودگذشتگی اوست و یا به‌خاطر تنهایی‌اش؟ اینجا هست اما وجه دیگر شخصیت ویل کین با بازی عالی گری کوپر در الزام او به قانون و رعایت آن در سخت‌ترین شرایط است. کلاتر می‌توانست قبل از اینکه به سردهسته تبهکاران یعنی فرانک میچل که قرار است با قطار ساعت دوازده بیاید، خیلی راحت و مخفیانه سه همراهش را بکشد و کار خود را آسوده‌کند ولی او حاضر نیست قصاص قبل از جایت‌دادن در به جایی عنوان می‌کند که: «منتظر قطار ماندن بعد نیست.»

کلاتر بعد از نامیدی از همه به کلیسا می‌رود تا طلب کمک کند. صحنه برخورد مردم و کشیش با او حاوی نکات زیادی است. در پایان وقتی توانمندی کلاتر را در رویارویی یک تپه‌اش با تبهکاران می‌بینیم این پرسش به وجود می‌آید که اصلاً چرا ویل کین که توان مقابله با آنها را دارد خود را کوچک می‌کند و از مردمی که می‌داند کمکش نمی‌تواند تقاضای یاری می‌کند. به نظر می‌رسد این تقاضا بیشتر نوعی امتحان باشد که در این شرایط بحرانی مردم را بهتر بشناسد، مردمی که به راحتی به او پشت می‌کنند، لایق ماندن او نیستند و مسلماً توانایی حفظ امنیتی را که او برایشان فراهم کرده نخواهند داشت و تماشاگر می‌تواند وضعیت شهر را بعد از رفتن کلاتر حدس بزند و دیگر نگران این مردمان قدرشناس نباشد. یکی از دلایل عدم یاری جمعیت حاضر در کلیسا به کلاتر نایم‌دان او به کلیسا است و در حالی که ویل کین دلیل آن را پیروی همسرش از مکتبی دیگر می‌داند، جمعیت قانع نمی‌شوند. این مسئله دو حالت دارد. یکی اینکه از نظر مردم افراد در انتخاب دیدشان آزاد نیستند و دیگر اینکه اصلاً این مرد و بهانه‌ای است که جان خود را به خطر نیندازد و در مورد حالت این بهانه نشانگر ناشایستگی مردمی است که تا به حال ویل کین این همه برایشان فداکاری کرده است. کشیش خود را صلح‌طلب جا می‌زند و از ده فرمان موسی آیه می‌آورد که نباید آدم کشت در حالی که به خوبی می‌داند برایشان بعد از کلاتر به سراغ آنها خواهند آمد و امنیتی اشرار باقی نخواهند گذارد. قیلم قصه جامعه‌ای است که به خود دروغ می‌گوید، در حالی که واقعیت برایشان روشن است. آنها می‌دانند که در نبود امنیت شهرشان پیشرفت نخواهد کرد اما با این حال ترجیح می‌دهند به سوراخ‌موش‌های خود پناه ببرند.

برایند نظر جمعیت در سکاس کلیسا دور شدن کلاتر از شهر است و ویل کین هم در پایان یاد از کشتن تبهکاران این کار را می‌کند تا آنها بمانند و با سرنوش‌ت خودخواسته کنار بیایند. ویل در پایان با کسی شهر را ترک می‌کند که نتایجش نگذاشت و همانند مرد به یاری‌اش شتافت در شهری که حتی یک مرد در آن پیدا نمی‌شد.

استیصال و تردید در تمام طول فیلم در چهره مردم شهر و امید در چهره تبهکاران به خوبی دیده می‌شود. این قرینه از آنجائش می‌شود که تبهکاران با دانستن اینکه این مردمان کسانی نیستند که از کلاترشان حمایت‌کنند، پا به شهر گذاشته‌اند. راس ساعت دوازده بوق قطار بانگ رسوایی مردم در صدا درمی‌آورد و این ویل کین تنهاست که می‌داند باید اسلحه رو به عقب بپسندد و تنها برای امنیت شهر اقدام کند. حرکت رو به عقب دوربین باعث می‌شود در دل‌ام کلاتر کلاتر را در شهری که سکوتی قبرستانی در آن حاکم است، در حالی نشان ببینیم که انگار همه مردم شهر مرده‌اند و او یاری‌دهنده‌ای ندارد. کلاتر حتی در آغاز دولت خطرناکش حاضر نمی‌شود جانباں را از پشت بزند و با فریادی آنها را متوجه حضور خود می‌کند. در سکاس اصطبل شاهدیم که کلاتر اسلحه‌ها را از آتش نجات می‌دهد و اسب‌ها را می‌داند و از آن گزند اشرار دور می‌کند، این همیاری دوطرفه با حیوان در حالی صورت می‌گیرد که هیچ انسانی به یاری‌اش نمی‌شاید. در پایان ویل کین را می‌بینم که ستاره را که نماد خدمت به مردمی بی‌ایقت است بر زمین می‌افکند و با همسرش تنها کسی که یاری‌اش داد از آن شهر نفرین شده دور می‌شود.

*** پخش شده از سینما دو**